

فصلنامه مطالعات سیاسی

سال سوم، شماره ۱۰، زمستان ۱۳۸۹

صفحات: ۱-۲۸

تاریخ دریافت: ۱۳۸۹/۸/۲۵؛ تاریخ پذیرش نهایی: ۱۳۸۹/۱۰/۱۵

جایگاه نفت در سیاست خارجی و امنیتی ایالات متحده آمریکا

ابوالقاسم طاهری* / قاسم ترابی**

چکیده

سیاست خارجی آمریکا، بویژه در مورد مناطق نفت خیز و به خصوص در رابطه با خاورمیانه، به شدت تحت تاثیر متغیر نفت قرار داشته و دارد. حضور گسترده این کشور در مناطق نفت خیز، به همراه هزینه‌های گسترده سیاسی و اقتصادی حضور سیاسی و نظامی و همچنین اقداماتی دولت آمریکا برای تضمین عرضه نفت، همگی نشان‌دهنده نقش برجسته این ماده حیاتی در سیاست‌های کلان نظامی و امنیتی آمریکا هستند. اهمیت این موضوع به حدی است که بدون درک جایگاه نفت در سامان سیاسی، اقتصادی و نظامی آمریکا، به آسانی نمی‌توان درک روشنی از استراتژی‌های امنیتی و نظامی این کشور داشت. بر این اساس مقاله حاضر با هدف درک این موضوع و همچنین شناسایی اقدامات و سیاست‌های آمریکا با هدف کنترل و تضمین عرضه نفت، به بررسی دکترین‌های نفتی آمریکا در قالب استراتژی‌های کلان نظامی و امنیتی و همچنین جایگاه برجسته نفت در روابط بین‌الملل کنونی می‌پردازد. ضمن اینکه در بخش آخر به بررسی دکترین انرژی اوباما، که به شکل ویژه تاکید فراوانی بر کاهش وابستگی آمریکا به واردات نفت از طریق برنامه‌های همچون روی آوردن به انرژی‌های جدید، متنوع‌سازی منابع سوخت و افزایش بهره‌وری دارد، پرداخته خواهد شد.

کلید واژه‌ها

دکترین‌های نفتی، خاورمیانه، باراک اوباما، استراتژی‌های امنیتی، انرژی‌های جدید.

* عضو هیات علمی و استاد علوم سیاسی دانشگاه آزاد اسلامی، واحد علوم و تحقیقات تهران.

** دانش آموخته دکتری علوم سیاسی واحد علوم و تحقیقات تهران. rezatoraby@gmail.com

مقدمه

بدون تردید نفت نقش مهمی در ایجاد و گسترش زندگی مدرن بشر، بویژه از اواسط قرن بیستم داشته است. ارزش وجود نفت به حدی است که بخش مهمی از پیشرفت‌های صنعتی، اقتصادی، کشاورزی و نظامی تمامی کشورها به تداوم عرضه این ماده حیاتی بستگی دارد. بر این اساس نفت در تمامی ابعاد سیاسی، اقتصادی و نظامی کشورها و در نتیجه در ماهیت روابط بین‌الملل کنونی مبتنی بر سرمایه‌داری، نقش حیاتی ایفا نموده است و تاکنون باعث بروز کودتاها، جنگ‌ها و رویدادهای سیاسی کلانی در مناطق و کشورهای نفت‌خیز شده است. همچنین نفت مهم‌ترین کالای وارداتی کشورهای صنعتی غرب و مهم‌ترین عامل بقای بسیاری از کشورهای در حال توسعه، بویژه در منطقه خاورمیانه و بسیاری از کشورهای آفریقایی محسوب می‌شود.

از طرف دیگر از پایان جنگ جهانی دوم به بعد، آمریکا در ابعاد مختلف سیاسی، اقتصادی و امنیتی، مهم‌ترین بازیگر در عرصه بازار نفت بوده است. از آن زمان تاکنون این کشور بزرگترین واردکننده، مصرف‌کننده و یکی از بزرگترین تولیدکنندگان نفت بوده است و به همین دلیل نقش نفتی در سیاست خارجی و امنیتی این کشور به شدت برجسته بوده است. بر این اساس تمامی روسای جمهوری آمریکا از جنگ جهانی دوم به بعد دارای دکترین‌های خاصی در زمینه نفت بوده‌اند. در این زمینه می‌توان به دکترین‌های مشهور نفتی کارتر، بوش و اوباما اشاره نمود که هر کدام منشاء تحولاتی مهمی در عرصه جهانی شده‌اند. به عنوان نمونه دکترین نفتی بوش، که در قالب دکترین امنیت ملی مبتنی بر یکجانبه‌گرایی و نظامی‌گری مطرح شد، مهم‌ترین عامل حمله آمریکا به عراق و افغانستان بود؛ که اثرات آنها هنوز منطقه خاورمیانه را تحت تاثیر خود قرار داده است.

به هر حال اگرچه تمامی این دکترین‌های نفتی، که در قالب استراتژی‌های کلان سیاسی و امنیتی اعلان شده‌اند، داری اهدافی یکسان بوده‌اند؛ با این وجود هرکدام از آنها با توجه به شرایط امنیتی و سیاسی متغییر جهانی، دارای ویژگی‌های خاصی نیز هستند. به همین دلیل مطالعه و شناخت هرکدام از آنها نه تنها کمک فراوانی به درک سیاست‌های کلان آمریکا در

ابعاد مختلف سیاسی و امنیتی می‌کند، بلکه جایگاه نفت را در ابعاد مختلف جامعه آمریکا مورد واکاوی قرار می‌دهد.

به عبارت دیگر بدون درک اهداف و سیاست‌های آمریکا در زمینه نفت و همچنین جایگاه نفت در ابعاد مختلف سامان سیاسی، اقتصادی و نظامی این کشور، به آسانی نمی‌توان اقدامات و برنامه‌های کنونی آمریکا در مناطق مختلف جهان، بویژه در مناطق نفت‌خیز را درک نمود. بر این اساس در این مقاله هدف نویسندگان، تبیین روشن جایگاه نفت در ابعاد مختلف نظام سیاسی، اقتصادی و نظامی آمریکا از دوران پایان جنگ جهانی دوم به بعد و بررسی برنامه‌ها و اقدامات آمریکا با هدف کنترل و تضمین امنیت نفت می‌باشد. ضمن اینکه هدف دیگر مقاله، بررسی اقدامات اخیر دولت اوباما با هدف کاستن از وابستگی آمریکا به نفت و وارداتی مبتنی بر سیاست چند بعدی «متنوع‌سازی»^۱، «ذخیره‌سازی منابع سوخت»، «تلاش برای بالابردن کارایی انرژی» و «سرمایه‌گذاری بر انرژی‌های جدید» است.

به‌همین دلیل این مقاله شامل سه بخش می‌گردد. در بخش اول مقاله به بررسی جایگاه انرژی در شکل‌گیری و تداوم زندگی مدرن در ابعاد مختلف پرداخته خواهد شد. در این بخش تلاش می‌گردد تا روشن گردد اصولاً تا چه میزان تداوم روابط بین‌الملل و زندگی مدرن کنونی به انرژی و به‌ویژه نفت وابسته است. در بخش بعدی به ارزیابی جایگاه انرژی در سیاست خارجی آمریکا با تاکید بر دکترین‌های امنیتی، سیاسی و نفتی این کشور پرداخته خواهد شد. ضمن این‌که در این بخش گذار و تکامل دکترین‌های نفتی آمریکا از آیزنهاور تا اوباما مورد بررسی قرار می‌گیرد. در نهایت در بخش آخر جمع‌بندی و نتیجه‌گیری ارائه می‌گردد.

گفتار اول: نفت: بنیاد اساسی زندگی مدرن

انرژی نقشی انکارناپذیر در تمامی ابعاد زندگی انسان دارد. در واقع زندگی انسان‌ها بدون انرژی با مسایل و مشکلات فراوانی مواجه می‌گردد. در این راستا صنعت، کشاورزی، سرمایه‌ش، گرمایش، حمل و نقل، بخش خدمات، نظامی‌گری و دفاع، بخش پزشکی، تحقیقات و پژوهش‌های علمی و سایر جنبه‌های زندگی انسان‌ها به وجود انرژی وابستگی شدید دارند. به

۱- Diversifications Policy

علاوه به دلیل ارتباط تنگاتنگ انرژی با زندگی روزمره مردم و جوامع، ارتباط قوی بین سیاست کشورها و بحث انرژی وجود دارد. به عنوان مثال مساله امنیت انرژی از جنگ جهانی دوم به بعد همیشه یکی از مهم ترین متغیرهای تاثیرگذار در سیاست خارجی آمریکا بویژه در قبال منطقه خاورمیانه بوده است. در واقع اهمیت انرژی در عرصه سیاست به حدی است که الگوی از روابط کشمکش‌زا، درگیرانه، همگرایانه و واگرایانه را در عرصه بین‌المللی شکل داده است (احمدی، ۱۳۸۵: ۴۰۴-۴۰۵).

همچنین اهمیت انرژی در ابعاد مختلف زندگی انسان‌ها و در تامین نیاز کشورها به حدی است که برای دولت‌های مصرف‌کننده و تولیدکننده، مکان‌ها و مسیرهای تولید، انتقال و به طور کلی امنیت انرژی، مساله‌ای امنیتی و در سطح سیاست‌گذاری کلان محسوب می‌شود. به عنوان نمونه، طی چند دهه گذشته تمامی دولت‌های آمریکا مساله امنیت انرژی، به ویژه امنیت نفت را جزء مسایل امنیتی ارزیابی نموده‌اند و تاکنون میلیاردها دلار صرف تامین آن نموده‌اند. همچنین دولت آمریکا تاکنون وارد چند جنگ مهم برای تامین امنیت نفت، بویژه در منطقه خاورمیانه شده است که نمونه آن دفاع از کویت در برابر تجاوزات رژیم صدام حسین بود. بنابراین مساله دسترسی به انرژی و همچنین مساله انتقال انرژی از مکان‌های غنی و برخوردار به مکان‌ها و فضاها که به آن نیاز دارند؛ در کنار تکنولوژی‌ها و ابزارات لازم برای تولید، انتقال و همچنین مصرف انرژی نقش مهمی در اقتصاد سیاسی جهان و در عرصه سیاست بین‌الملل دارد (همان، ۴۰۵-۴۰۴).

در این بین نفت خام به دلیل ویژگی‌ها و مزیت‌های برجسته‌ای که در بین تمامی انرژی‌ها دارد، جایگاه اول را در ابعاد مختلف به خود اختصاص داده است. در واقع جایگاه نفت به حدی برجسته است که اصولاً نمی‌توان آن را با هیچ‌کدام از انرژی‌های دیگر مقایسه نمود. بر این اساس نفت در تمامی ابعاد سیاسی، اقتصادی و اجتماعی تمام کشورها و همچنین در عرصه بین‌المللی نقش برجسته‌ای دارد، به شکلی که بدون آن تحولات گسترده‌ای در ابعاد مختلف سیاسی، اقتصادی و اجتماعی جهان رخ خواهد داد. برای اثبات این موضوع کافی است که به آمارهای بین‌المللی در این زمینه توجه نمود. به عنوان نمونه ۹۵ درصد از تمامی تولیدات صنعتی به نفت یا فرآورده‌های نفتی وابسته هستند. همچنین نفت ۴۰ درصد از انرژی مورد نیاز و بیش از ۹۰ درصد سوخت بخش حمل و نقل کل کشورهای جهان را تامین می‌کند

(Campbell, ۲۰۰۱: ۱). در همین ارتباط «الکساندر بیت»^۱ و همکارانش در مورد اهمیت نفت برای کشورهای جهان به خصوص برای آمریکا بیان می‌دارند:

اقتصاد جهانی کنونی به شدت در ابعاد مختلف به نفت وابسته شده است. به‌عنوان نمونه بخش صنعت و حمل و نقل، که به مثابه قلب اقتصاد جهانی کنونی به شمار می‌روند، به شدت به تداوم ارائه نفت ارزان قیمت وابسته هستند. البته بسیاری از کشورها برای کاهش اهمیت نفت، تلاش داشته‌اند در بخش تولید برق از گاز، زغال سنگ یا از سایر انرژی‌ها سرمایه‌گذاری کنند. با این وجود در مورد صنعت و بخش حمل و نقل، نفت همچنان نقش اصلی را برعهده دارد. به‌عبارت دیگر می‌توان صنعت و حمل‌ونقل را مهم‌ترین بخش‌های وابسته به نفت دانست؛ که هرگونه افزایش قیمت نفت می‌تواند آنها را با مشکلاتی عظیم مواجه گرداند. به همین دلیل تقاضا برای مصرف نفت در سطح جهان مدام در حال افزایش بوده است. به‌عنوان مثال، در سال ۲۰۰۰ تقاضای جهانی برای نفت در حدود ۷۵ میلیون بشکه در روز بود. این در شرایطی است که براساس برآوردهای آژانس بین‌المللی انرژی این مقدار در سال ۲۰۳۰ در حدود دو برابر یعنی ۱۵۰ میلیون بشکه در روز خواهد بود (Shelley, ۲۰۰۵: ۷). همچنین نگرانی‌های گسترده‌ای در ارتباط با امکان ادامه روند کنونی تولید نفت در سطح جهان وجود دارد. بسیاری معتقدند که جهان در حال رسیدن به «نقطه اوج تولید نفت»^۲ است، که این امر به معنای به پایان رسیدن توان کشورها در زمینه تولید نفت و کاهش آن در سال‌های آینده خواهد بود (Abdullah, ۲۰۰۵: ۳-۱۲ & Deffeyes, ۲۰۰۵). همین مساله نگرانی‌های عمده‌ای در مورد پیامدهای کاهش توان تولید نفت در سطح جهان ایجاد نموده است. تاکنون این نگرانی‌ها بیشتر در سطح اقتصادی مطرح شده‌اند؛ اما ما معتقدیم پیامدهای این امر بیشتر به شکل سیاسی خواهند بود و کشورهای بزرگ را با انواع مشکلات اقتصادی، سیاسی و اجتماعی مواجه خواهد نمود (Bromley, ۲۰۰۶: ۳).

افزون بر این‌ها، بخش کشاورزی جهان نیز به شدت به نفت وابسته است. واقعیت آنست که بدون تداوم نفت ارزان قیمت تهیه غذا برای بیش از ۶ میلیون انسان ساکن زمین کار بسیار دشواری خواهد بود. لازم به اشاره است که هم‌اکنون جهان با تعداد فراوانی از افراد فقیر یا

۱- Alexander Betts

۲- Peak Oil

کسانی که با حداقل غذا زندگی می‌کنند مواجه است و هرگونه خللی در تامین مواد غذایی می‌تواند بسیاری از کشورهای جهان را با فاجعه‌ای بزرگ مواجه سازد. همین مساله اهمیت نفت را در بخش کشاورزی به خوبی نشان می‌دهد. در این راستا استفاده از نفت کمک فراوانی به مکانیزه‌شدن بخش کشاورزی نموده است؛ به شکلی که طبق ارزیابی‌های انجام‌شده، در حال حاضر زمین‌ها ۱۰ بار حاصل‌خیزتر از دوران پیش از استفاده از نفت هستند. ضمن این که در حال حاضر به دلیل استفاده از ابزارآلاتی که عموماً با نفت کار می‌کنند، بخش محدودی از جمعیت جهان در بخش کشاورزی کار می‌کنند و همان‌ها مسؤلیت تامین غذایی بیش از ۶ میلیارد نفر را بر عهده دارند. بر اساس تحقیقات انجام شده توسط سازمان جهانی غذا، تنها ۲ درصد از مردم جهان در بخش کشاورزی کار می‌کنند (Youngquist, ۱۹۹۹).

بنابراین اهمیت تداوم جریان نفت ارزان‌قیمت به حدی است که ثبات اقتصادی و سیاسی غرب به قیمت‌های متعادل آن بستگی دارد. تجربه یک‌صد سال گذشته نیز به خوبی نشان می‌دهد که هرگونه افزایش در قیمت نفت، منجر به یک دوره بحران اقتصادی و سیاسی در کشورهای غربی شده است (Center for German Army Transformation, ۲۰۱۰: ۲-۳). به‌عنوان نمونه بحران‌های نفتی دهه ۷۰ منجر به افزایش پدیده رکود اقتصادی در کشورهای غربی گردید. همچنین افزایش قیمت نفت در اواسط دهه جاری، پیامدهای مهمی برای کشورهای غربی به دنبال داشت. به باور بسیاری از کارشناسان، یکی از مهم‌ترین دلایل ایجاد بحران مالی اخیر در کشورهای غربی، افزایش قیمت نفت تا مرز ۱۵۰ دلار طی سال‌های گذشته بوده است (Veronica Cinti, ۲۰۰۸: ۱-۳).

علاوه بر این موارد، نفت دارای اهمیت نظامی فراوانی در سرتاسر قرن بیستم و همچنین طی یک دهه گذشته بوده است. به‌عنوان نمونه تصمیم دولت انگلستان پیش از ایجاد جنگ جهانی دوم در مورد تغییر سوخت کشتی‌ها از زغال سنگ به نفت، نقش مهمی در برتری دریایی نیروهای متفقین داشت (Hahn, P.L., ۲۰۰۵: ۲). در این زمینه بسیاری از کارشناسان نظامی برتری نیروی دریایی انگلستان در جنگ جهانی دوم را یکی از دلایل پیروزی‌های متفقین ارزیابی نموده‌اند. همچنین استفاده از نفت برای احتراق در موتورهای که در تانک‌ها و سایر جنگ‌افزارهای نیروی نظامی کاربرد داشتند، نقش مهمی در برتری نیروی زمینی متفقین در تمامی میدان‌های نبرد در طول جنگ جهانی دوم داشت.

در سرنوشت جنگ جهانی دوم نیز نفت نقش مهمی ایفا نموده است. در این جنگ کمبود نفت نقش مهمی در شکست نیروهای آلمان داشت. البته آلمانی‌ها برای حل این مشکل تلاش نمودند به نفت مناطق قفقاز دست یابند، با این وجود تلاش آنها در این زمینه بی‌نتیجه باقی ماند و نیروی‌های آلمانی قبل از دستیابی به منابع نفت این منطقه از نیروی‌های متفقین شکست خوردند. همچنین یکی از مشکلات ژاپنی‌ها در جنگ جهانی دوم کمبود نفت برای سوخت‌رسانی به تانک‌ها و هواپیماهای جنگی بود. در نتیجه این کمبود، نیروی‌های متحدین نمی‌توانستند از همه توان نظامی و دفاعی خود استفاده کنند. به‌همین دلیل آنها در مقابل تلاش داشتند که منابع نفتی کشورهای متفق را از بین ببرند که در این زمینه موفقیتی به‌دست نیاوردند و در نهایت شکست خوردند.

هر چند پس از جنگ جهانی دوم از اهمیت مستقیم نظامی نفت کاسته شد؛ با این وجود نفت نقش مهمی در بازسازی اقتصادی کشورهای غربی به‌ویژه آلمان و ژاپن داشت. در این زمینه یکی از مهم‌ترین نگرانی‌های آمریکا پس از جنگ جهانی دوم، تداوم انتقال نفت ارزان‌قیمت به کشورهای غربی با هدف بازسازی آنها بود. به همین دلیل آمریکایی‌ها در دکترین‌های نظامی و امنیتی پس از جنگ جهانی دوم، انتقال نفت ارزان‌قیمت به کشورهای غربی را به عنوان مساله‌ای استراتژیک ارزیابی می‌نمودند و بارها هرگونه اقدام با هدف قطع این جریان را به عنوان اقدامی علیه منافع بنیادین آمریکا و در نتیجه اعلان جنگ به این کشور معرفی می‌کردند. به‌عنوان مثال آمریکایی‌ها در سال ۱۹۵۳ در مقابل تلاش دولت مصدق برای کنترل بیشتر بر نفت، اولین اقدام خود در همکاری با انگلیسی‌ها برای سرنگون نمودن دولت ملی ایران و تداوم در جریان نفت ارزان‌قیمت را انجام دادند (Singer, ۲۰۰۵).

به علاوه در پایان جنگ جهانی دوم شرایطی پیش آمد که اهمیت نفت بیش از گذشته برای کشورهای جهان، بویژه کشورهای غربی آشکار شد. یکی از این رویدادها، آغاز وابستگی رو به افزایش کشورهای غربی به نفت بود. لازم به اشاره است که تا این سال آمریکا و سایر کشورهای صنعتی از طریق تولید داخلی بخش مهمی از نیازهای نفتی خود را تامین می‌نمود؛ اما از اواسط قرن بیستم کم‌کم مصرف داخلی این کشورها از تولید داخلی پیش گرفت و وابستگی کشورهای صنعتی به نفت وارداتی آغاز گردید (Steve, ۲۰۰۳). در نتیجه از این به بعد مساله واردات و

امنیت نفت، مناطق نفت‌خیز و تنگه‌های استراتژیک، بیش از گذشته وارد گفتمان‌های امنیتی کشورهای غربی شد. در همین ارتباط، «کلیبانف»^۱ در سال ۱۹۴۵ بیان داشت: «هیچ کشوری نمی‌تواند جایگاه برترش در عرصه بین‌المللی را بدون تامین سوخت مورد نیازش تامین نماید. بر این اساس اگر آمریکا می‌خواهد همچنان رهبری جهان را در دست داشته باشد، باید با اعمال سیاست‌هایی، وابستگی به سایر کشورها را در زمینه انرژی از بین ببرد.» (Klebanoff, ۱۹۷۴: VI).

سخنان کلیبانف در شرایطی مطرح می‌شد که آمریکا و سایر کشورهای صنعتی تازه به نفت وارداتی، آنهم در سطح بسیار پایینی وابسته شده بودند؛ که این مساله نشان می‌دهد بحث عدم وابستگی به انرژی تا چه میزان برای آمریکا و سایر کشورهای صنعتی مهم بوده است. همچنین می‌توان به دیدگاه‌های «وزارت انرژی آمریکا»^۲ در زمینه اهمیت نفت اشاره نمود. براساس دیدگاه وزارت انرژی آمریکا، نفت و انرژی برای اقتصاد آمریکا مانند خون برای بدن انسان ضروری است. وزارت انرژی آمریکا در این زمینه بیان می‌دارد «نفت بنیاد اساسی و موتور محرکه جامعه مدرن امروز است» (Ibid, VI).

به علاوه از جنگ جهانی دوم به بعد تمامی روسای جمهور و شخصیت‌های تاثیرگذار آمریکا در ارتباط با اهمیت نفت برای تداوم سلطه کشورهای غربی و حفظ جایگاه آمریکا مطالبی را مطرح نموده‌اند؛ که این امر به خوبی آشکارکننده اهمیت نفت در حیات سیاسی و اقتصادی نظام سرمایه‌داری است. به‌عنوان نمونه می‌توان به سخنان «بنجامین سیلیمین جونیور» مشاور علمی شرکت پنسیلوانیا اشاره نمود. وی اهمیت نفت را این گونه بیان می‌کند:

«به هر حال برای من محرز شده است که نفت ماده خامی است که از آن می‌توان به سادگی و با قیمت کم فراوارده‌های با ارزشی تولید نمود؛ از این جهت نفت برای تداوم اقتصاد مبتنی بر تولید انبوه بسیار ضروری است، به شکلی که بدون وجود نفت اقتصاد جهان با مشکلاتی گسترده مواجه می‌گردد» (هامیلتون، ۱۳۷۳: ۲۹-۲۸).

«آلن لارسون» معاون اقتصادی وزیر امور خارجه آمریکا در دوران بوش نیز در تبیین اهمیت جایگاه نفت در اقتصاد، سیاست خارجی و امنیت ملی آمریکا بیان می‌دارد:

۱- Klebanoff

۲- United States Department of Energy

«قدرت و بهبودپذیری اقتصاد ما سنگ‌بنای امنیت ملی ماست. بر این اساس برای اطمینان از امنیت اقتصاد خود باید در سال‌های پیش‌رو بر چهار هدف متمرکز شویم. ما باید منابع عرضه انرژی متنوع و قابل اتکارا را توسعه دهیم؛ ما نیازمند اطمینان از عرضه انرژی قابل اتکا با قیمت منطقی برای تقویت رشد و شکوفایی اقتصادی هستیم و نیز تضمین این که نفت نتواند به عنوان سلاح مورد استفاده قرار گیرد. ما ناچاریم با واقعیت‌های دشواری در بازار جهانی نفت روبه‌رو شویم؛ این واقعیت که دو سوم ذخایر اثبات‌شده نفت جهان در خاورمیانه قرار دارد و امنیت و اقتصاد ما به آن وابسته است» (Larson, ۲۰۰۲: ۱۹).

همچنین «هارولد اکس» رییس هیات آمریکایی ذخایر نفتی در مورد اهمیت نفت می‌نویسد: «اگر لازم است که تمدن خود را بر اساس نفت حفظ کنیم، برای ما ضروری است که توانایی حرکت به سوی مناطق نفت‌خیز را به دست آوریم. بر این اساس ما باید برای به دست آوردن این ماده حیاتی و امپراتوری که بر اساس تسلط بر نفت شکل می‌گیرد، سیاست مشخصی را پی‌ریزی کنیم» (طاهری، ۱۳۸۷: ۱۴۷).

در نتیجه همین ارزش استراتژیک است که کشورهای غربی نفت را به عنوان یک «کالایی استراتژیک» به حساب می‌آورند و حاضرند در صورت ضرورت از ابزار نظامی برای به دست آوردن آن استفاده کنند (Conry, ۱۹۹۴). همچنین به دلیل اهمیت نفت در تداوم نظام سرمایه‌داری است که کشورهای غربی مناطق و کشورهای نفت‌خیز را به عنوان مناطق و کشورهای با اهمیت استراتژیک ارزیابی می‌کنند. به عنوان نمونه منطقه خلیج فارس و تنگه هرمز طی چند دهه گذشته برای کشورهای غربی اهمیت استراتژیک داشته‌اند و در دکترین‌های نظامی آنها جایگاه ویژه‌ای را به خود اختصاص داده‌اند (Kraig, ۲۰۰۶). نگاهی گذار به استراتژی‌های امنیتی و نظامی غرب بویژه در مورد آمریکا و انگلستان به خوبی موید همین موضوع است (Kagan & Hanlon, ۲۰۰۷). به همین دلیل در ادامه به بررسی جایگاه نفت در سیاست خارجی و امنیتی آمریکا پرداخته خواهد شد.

گفتار دوم: جایگاه نفت در سیاست خارجی و امنیتی آمریکا

همان‌طور که پیش از این اشاره شد، پس از جنگ جهانی دوم نفت تبدیل به یکی از مهم‌ترین اولویت‌های سیاست خارجی آمریکا شد. علت این موضوع به تحولاتی برمی‌گردد که در درون آمریکا و همچنین در عرصه بین‌المللی طی دهه ۵۰ از قرن بیستم روی داد. مهم‌ترین تحول داخلی در این زمینه به پیشی گرفتن نیاز به نفت در مقایسه با توان تولید داخلی برمی‌گشت. لازم به اشاره است که اقتصاد آمریکا در سال‌های دهه ۵۰ از رشد بالایی اقتصادی برخوردار بود؛ به شکلی که دیگر تولید انرژی داخلی توانایی پاسخ‌دهی به آن را نداشت. به همین دلیل، برای آمریکا واردات نفت و به دنبال آن ایجاد امنیت در حوزه انرژی اهمیت فراوانی پیدا نمود. در عرصه بین‌المللی نیز یکی از مهم‌ترین حوزه‌های رقابت شرق و غرب در تمامی دوران جنگ سرد در زمینه انرژی بود. در این راستا، جایگزینی آمریکا به جای انگلستان در منطقه خاورمیانه و دفاع از کشورهای چون ایران، عراق، عربستان، کویت و سایر کشورهای نفت‌خیز منطقه، نمادی از این رقابت بین آمریکا و اتحاد جماهیر شوروی بودند. مطالعه دکترین‌ها روسای جمهور آمریکا در طی جنگ سرد به خوبی موید همین موضوع است. به‌عنوان نمونه در تمامی دکترین‌های اعلان‌شده در دوران جنگ سرد، توجه ویژه‌ای به امنیت مناطق نفت‌خیز شده است. در این دکترین‌ها روسای جمهور آمریکا هرگونه دخالت اتحاد جماهیر شوروی در مناطق نفت‌خیز جهان، بویژه منطقه حیاتی خلیج فارس را معادل حمله به منافع حیاتی آمریکا ارزیابی نموده‌اند که به معنای اعلان جنگ علیه این کشور است.

در نتیجه این تحولات در عرصه داخلی و بین‌المللی، تلاش آمریکا برای تسلط بیشتر بر منابع نفت جهان بویژه در منطقه خاورمیانه و همچنین مبارزه با قدرت‌یابی و تهدید اتحاد جماهیر شوروی آغاز شد. در این دوران سیاست آمریکا در منطقه خاورمیانه بیشتر شکل حمایت از رژیم‌های متحد با غرب و مقابله با نفوذ اتحاد جماهیر شوروی را داشت. به عنوان مثال حمایت آمریکا از محمدرضا شاه و همچنین از رژیم‌های عرب منطقه، بویژه از عربستان سعودی و سایر کشورهای حاشیه خلیج فارس، دقیقاً در همین راستا قرار داشت. در نتیجه اجرای این سیاست‌ها، قیمت نفت در دهه ۵۰ و ۶۰ قرن بیستم در سطح بسیار پایینی باقی ماند و به همین دلیل اکثر اقتصادهای غربی توانستند دوباره خود را بازسازی نمایند. به عنوان نمونه

قیمت پایین نفت در این دو دهه، نقش فراوانی در بازسازی اقتصاد کشورهای غربی به خصوص کشورهای چون ژاپن و آلمان داشت، به شکلی که این دو کشور توانستند دوباره جایگاه خود را در عرصه اقتصاد جهانی به دست آورند.

با این وجود در دهه ۷۰ تحت تاثیر تحولاتی که در عرصه بین‌المللی روی دارد، شرایط برای افزایش قیمت‌ها مهیا شد. از جمله این تحولات ایجاد «سازمان کشورهای صادرکننده نفت»^۱ در سال ۱۹۶۲ بود. در این سال کشورهای عمده صادرکننده نفت از جمله عربستان، ایران، کویت، عراق و عربستان در نشست‌هایی که در ارتباط با قیمت بسیار پایین نفت تشکیل داده بودند، اوپک را ایجاد نمودند. مهم‌ترین هدف این کشورها اعمال سیاست‌های نفتی مشابه با هدف کاهش تولید نفت و در نتیجه افزایش منطقی قیمت‌ها بود. البته با توجه به سیاست‌های مقابله‌جویانه کشورهای غربی و عدم تمایل جدی برخی از کشورهای غربی برای افزایش قیمت نفت و همچنین عدم آگاهی این کشورها از قدرت واقعی اوپک، این سازمان نتوانست تاثیرات دامنه‌داری بر قیمت نفت داشته باشد. با این وجود در دهه ۷۰، با توجه به افزایش میزان مصرف و واردات کشورهای غربی و همچنین مساله اختلافات اعراب با اسرائیل، سیاست تحریم در اولویت کشورهای غربی قرار گرفت و کم‌کم اهمیت نقش و قدرت اوپک برای همگان آشکار شد (Iran Rutledge, ۲۰۰۵: ۴۲-۵۰).

به دنبال سیاست تحریم نفتی کشورهای غربی که از آن تحت عنوان «بحران اول نفتی» یاد می‌شود، انقلاب اسلامی ایران رخ داد و دوباره قیمت نفت چند برابر افزایش یافت. عمدتاً کارشناسان از بروز انقلاب اسلامی ایران و افزایش دوباره قیمت‌ها تحت عنوان «بحران یا شوک دوم نفتی» یاد می‌کنند. ضمن اینکه به دنبال انقلاب اسلامی ایران، اتحاد جماهیر شوروی به افغانستان حمله نمود که همین مساله به شدت نگرانی‌های گسترده‌ای در میان آمریکا و سایر کشورهای غربی ایجاد نمود. نگرانی کشورهای غربی در این زمینه، احتمال دسترسی اتحاد جماهیر شوروی به آب‌های آزاد خلیج فارس و در نتیجه کنترل منابع نفتی این منطقه بود. ضمن اینکه حمله عراق به ایران نیز شرایط منطقه را پیچیده‌تر از گذشته نمود و بر میزان نگرانی در ارتباط با امنیت نفت میان تمامی کشورهای واردکننده افزود.

۱- Organization of Petroleum Exporting Countries

برای مقابله با این تحولات، ایالات متحده آمریکا تلاش می‌نمود با حضور نظامی بیشتر در منطقه خاورمیانه و همچنین حفاظت از میادین مهم نفتی کشورهای حاشیه خلیج فارس، مانع بروز بحرانی جدید در عرصه بازار نفت شود. از دیگر اقدامات آمریکا برای اعمال کنترل بیشتر بر کشورها و نفت منطقه ایجاد «سنتکام»^۱ بود. این کشور همچنین برای از بین بردن قدرت اوپک با همکاری سایر کشورهای غربی «آژانس بین‌المللی انرژی»^۲ را بنیان نهاد که هدف اصلی آن از بین بردن قدرت و جایگاه اوپک عنوان شد (Ibid, ۴۲-۵۰).

با این وجود در اوایل دهه ۹۰ برای چندمین بار اتفاقاتی در منطقه خاورمیانه روی داد که این بار کشورهای غربی به رهبری آمریکا را مجبور به دخالت نظامی نمود. در سال ۱۹۹۰ صدام حسین دستور حمله به کویت را صادر نمود و توانست کنترل میادین نفتی این کشور را به دست آورد. به دنبال اعلان این خبر، در دوم اوت همین سال «شورای امنیت ملی آمریکا» موضوع را مورد بررسی قرار داد. در این جلسه محور بحث به خطر افتادن امنیت آمریکا با توجه به میادین نفتی گسترده کویت و عربستان بود. نگرانی اصلی آمریکا در این زمینه ناشی از این موضوع بود که عراق با اشغال کویت کنترل ۲۰ درصد از نفت جهان را به دست می‌آورد. ضمن این که کارشناسان آمریکایی در آن زمان بر این باور بودند که در صورت عدم پاسخ جدی به اقدام نظامی صدام حسین، احتمال حمله عراق به عربستان و در نتیجه کنترل ۲۰ درصد دیگر نفت جهان برای این کشور افزایش می‌یابد. در این صورت عراق به تنهایی کنترل ۴۰ درصد از کل نفت جهان را به دست می‌آورد که این مساله حیات اقتصادی و سیاسی غرب را به شدت تهدید می‌کرد.

به همین دلیل آمریکایی‌ها حتی قبل از مجوز شورای امنیت برای دفاع از کویت یا به عبارت دیگر برای دفاع از منافع بنیادین خود وارد منطقه شدند و در یک عملیات هماهنگ با سایر کشورهای غربی توانستند کنترل میادین نفتی کویت را از دست رژیم بعثی خارج نمایند (Ibid, ۵۱-۵۲). با خروج عراق از کویت و همچنین گسترش حضور نظامیان آمریکا در سطح منطقه، بویژه در کشورهای عرب حاشیه خلیج فارس، تا اندازه زیادی از میزان نگرانی کشورهای غربی طی دهه ۹۰ کاسته شد. با این وجود با افزایش میزان مصرف کشورهای غربی طی دهه

۱- Centcom

۲- International Energy Agency

جاری، کاهش ظرفیت تولید کشورهای تولیدکننده نفت در خارج از خاورمیانه و ورود کشورهای جدیدی به بازار نفت (از جمله چین و هند)، دوباره نگرانی‌های گسترده‌ای در سطوح مختلف جامعه آمریکا ایجاد شد. در این زمینه مهم‌ترین نگرانی دولت آمریکا افزایش وابستگی این کشور به نفت خاورمیانه و در نتیجه تاثیرپذیری گسترده جامعه سیاسی، اقتصادی و حتی مردم آمریکا از تحولات این منطقه است. تحت تاثیر همین نگرانی‌ها، یکبار دیگر مردان نفت در دولت بوش به قدرت رسیدند و یکی از مهم‌ترین اهداف خود را تامین امنیت انرژی آمریکا معرفی نمودند (Ibid, ۵۴-۶۵).

در واقع با به قدرت رسیدن دولت بوش، که عمده افراد تاثیرگذار آن از شخصیت‌های برجسته نفتی بودند؛ یکبار دیگر نفت به مهم‌ترین محور سیاست خارجی آمریکا تبدیل شد. دولت بوش در این زمینه مهم‌ترین هدف خود را تلاش برای تامین امنیت راهبردی انرژی آمریکا از طریق اعمال سیاست‌های چون کنترل بیشتر نفت خاورمیانه و تلاش برای سرمایه‌گذاری بر انرژی‌های جدید عنوان نمود. نتیجه اعمال این سیاست‌ها نیز حمله به افغانستان و عراق و در نتیجه حضور گسترده‌تر آمریکا در منطقه حیاتی خاورمیانه و کنترل بیشتر بر منابع نفتی بود. به هر حال با روی کار آمدن اوباما، بویژه با توجه به سیاست انرژی وی که تاکید فراوانی بر انرژی‌های جایگزین، کاهش مصرف سوخت، بالابردن کارایی و بهره‌وری دارد، دوران جدیدی در سیاست انرژی آمریکا آغاز شده است. با این وجود علی‌رغم وجود تغییرات ایجادشده، همچنان مساله نفت و امنیت انرژی یکی از مهم‌ترین محورهای سیاست آمریکا است (Obama-Biden, ۲۰۱۰). با عنایت به این مسائل، در ادامه با هدف تبیین جایگاه نفت در سیاست خارجی و امنیتی آمریکا، به بررسی دکترین‌های روسای جمهور این کشور پرداخته می‌شود.

الف) دکترین آیزنهاور

دکترین آیزنهاور در شرایطی اعلان شد که آمریکا نگرانی عمده‌ای از قدرت‌یابی اتحاد جماهیر شوروی در دوران پس از جنگ جهانی دوم داشت، به همین دلیل اصول و محورهای آن را باید ناشی از نگرانی آمریکا از دست‌یابی شوروی به نفت خاورمیانه دانست. مهم‌ترین محورهای دکترین آیزنهاور شامل موارد زیر بودند:

- ۱- تعهد آمریکا جهت کمک به استقلال و حاکمیت تمام کشورهای خاورمیانه که در معرض تهدید کمونیسم قرار دارند؛
- ۲- تعهد به استفاده از ابزار نظامی در حمایت از کشورهایی که در مقابل کمونیسم از آمریکا تقاضای کمک نماید؛
- ۳- کمک به توسعه اقتصادی کشورهای خاورمیانه با هدف حفظ حاکمیت آنها (پوری، ۱۳۷۰: ۵۶).

همان‌طور که آشکار است، تمامی محورهای دکترین آیزنهاور بر کمک به حفظ استقلال و حاکمیت کشورهای منطقه خاورمیانه در مقابل تهدید شوروی تأکید دارند. حتی مورد سوم که به ظاهر کمتر ارتباطی با این موضوع دارد، با هدف تقویت توان اقتصادی کشورهای خاورمیانه اجرا شد تا زمینه کمتری برای شورش مردمی و در نتیجه سوءاستفاده کمونیست‌ها از شرایط داخلی کشورهای نفت‌خیز فراهم شود. با توجه به این موضوع، دکترین آیزنهاور را باید انعکاسی از شرایط بین‌المللی آن زمان و رقابت بین نظام سرمایه‌داری و کمونیسم دانست که با هدف تضمین تداوم انتقال نفت ارزان قیمت خلیج فارس به کشورهای غربی دنبال شد.

ب) دکترین نیکسون

دکترین نیکسون نیز تحت تاثیر شرایط بین‌المللی دهه ۶۰ و با هدف تضمین امنیت نفت منطقه خلیج فارس مطرح شد. در آن زمان رقابت سختی در حوزه‌های مختلف سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و نظامی بین آمریکا و شوروی وجود داشت که اعلان دکترین نیکسون در واقع انعکاسی از این رقابت‌ها بود. ضمن این که در زمان نیکسون، جنگ ویتنام بخش مهمی از قدرت آمریکا را کاهش داده بود، به شکلی که آمریکا نمی‌توانست تمرکز چندانی بر روندهای سیاسی و نظامی خاورمیانه داشته باشد. این جنگ همچنین مشکلات اقتصادی فراوانی برای آمریکا ایجاد نموده بود؛ که در نتیجه آن دولت آمریکا نمی‌توانست به آسانی هزینه‌های مالی گسترده حضور و عملیات‌های نظامی در خاورمیانه را تأمین نماید.

تحت این شرایط، دکترین نیکسون که تحت عنوان «سیاست دوستونی» شهرت دارد در سال ۱۹۶۹ در یکی از پایگاه‌های نظامی آمریکا در اقیانوس کبیر اعلام گردید. در این دکترین

ایران و عربستان سعودی به عنوان ژاندارم منطقه انتخاب شدند تا منافع امنیتی و نفتی آمریکا را تامین نمایند. انتخاب ایران به دلیل موقعیت ژئوپلیتیکی برجسته، جمعیت فراوان و قدرت نظامی بود؛ در مقابل عربستان سعودی عمدتاً به دلیل داشتن ثروت نفتی گسترده انتخاب شد. ضمن این که دولت آمریکا در زمان نیکسون برای تقویت ایران اجازه داد تا شاه هرگونه تسلیحات به غیر از تسلیحات هسته‌ای را از آمریکا خریداری نماید. به همین دلیل شاه با استفاده از شرایط پیش‌آمده تصمیم گرفت توان دفاعی و نظامی ایران را افزایش دهد. امضای قرارداد خرید ۸ نیروگاه هسته‌ای از آلمان و ۸ نیروگاه هسته‌ای دیگر از آمریکا و خرید نظامی گسترده از آمریکا و سایر کشورهای غربی در همین راستا قرار داشت. همچنین در همین زمان شاه توانست با حمایت‌های آمریکا و همچنین افزایش توان نظامی کشور، بسیاری از مسایل پیچیده در سیاست خارجی از جمله اختلاف دیرینه در مورد مرزهای آبی و خاکی با عراق را حل و فصل نماید و حاکمیت ایران بر جزایر ایرانی تنب بزرگ و کوچک و ابوموسی را برقرار سازد.

به هر حال اجرای دکترین نیکسون به هزینه کشورهای منطقه توانست منافع امنیتی و اقتصادی آمریکا در خاورمیانه را تامین نماید؛ با این وجود بروز انقلاب اسلامی ایران و در نتیجه خارج شدن یکی از ستون‌های اصلی از مدار غرب، ضربه مهمی به دکترین نیکسون وارد نمود. به همین دلیل دولت آمریکا در زمان کارتر تصمیم به ایجاد تغییراتی در دکترین خود گرفت که نتیجه این تغییرات اعلان دکترین جدید در عرصه سیاست خارجی بود.

ج) دکترین کارتر

همان‌طور که گفته شد، با بروز انقلاب اسلامی ایران و از بین رفتن یکی از ستون‌های سیاست نیکسون، عملاً امکان تداوم سیاست دوستونی دیگر وجود نداشت. به علاوه حمله اتحاد جماهیر شوروی به افغانستان و اشغال خاک این کشور، شرایط منطقه خاورمیانه را به شدت تغییر داده بود. در نتیجه این رویدادهای مهم، به شدت بر نگرانی آمریکا در مورد نیت اتحاد جماهیر شوروی افزوده شد. نگرانی آمریکا در این زمینه دسترسی شوروی به آب‌های گرم خلیج فارس و در نتیجه کنترل منابع حیاتی نفتی این منطقه بود. تحت تاثیر این شرایط، کارتر

طی سخنرانی آشکارا بیان داشت: «هرگونه کوششی به منظور تسلط بر منطقه خلیج فارس از سوی هر کشور خارجی، به مثابه حمله به منافع حیاتی آمریکا خواهد بود» (طاهری، ۱۳۸۷: ۱۵۱).

منظور دقیق این سخنان، استفاده از ابزار نظامی علیه هرگونه مداخله نظامی اتحاد جماهیر شوروی در منطقه خاورمیانه بود. به عبارت دیگر، دولت کارتر هرگونه دخالت شوروی در منطقه حیاتی خاورمیانه را به عنوان تهدید منافع آمریکا و در نتیجه جنگ بین دو کشور اعلان نمود. برای عملی نمودن این هدف نیز دولت آمریکا تصمیم به ایجاد «نیروی‌های واکنش سریع»^۱ گرفت. هدف از ایجاد این نیروها، مداخله سریع برای مقابله با تهدیداتی عنوان شد که منافع آمریکا را در هر نقطه‌ای از زمین با تهدید مواجه می‌کند.

محور دیگر دکترین کارتر، افزایش پایگاه‌های نظامی و حضور بیشتر سربازان آمریکایی در مناطق حساس نظامی و اقتصادی، بویژه در منطقه حیاتی خاورمیانه و خلیج فارس بود. بر این اساس دکترین کارتر تاکید می‌کرد که دولت آمریکا باید تا جای ممکن تعداد نیروهای نظامی خود در منطقه خاورمیانه را افزایش دهد، تا در صورت نیاز در کمترین زمان ممکن از منافع حیاتی آن دفاع نماید. از طرف دیگر دولت کارتر با درس گرفتن از انقلاب اسلامی ایران خواهان انجام اصلاحات سیاسی و اقتصادی در سایر کشورهای منطقه شد. به باور کارتر مردم در کشورهای خاورمیانه از شرایط سیاسی و اقتصادی مناسبی برخوردار نیستند؛ که همین موضوع باعث ایجاد نارضایتی گسترده و در نتیجه بالارفتن احتمال بروز تغییرات اساسی شده است. به همین دلیل برای جلوگیری از هرگونه تغییر به ضرر آمریکا، این کشورها باید اصلاحات سیاسی و اقتصادی در منطقه را در اولویت قرار دهند. از دیگر محورهای دکترین کارتر تلاش برای ایجاد «شورای همکاری خلیج فارس»^۲ و همکاری نزدیک‌تر نظامی و امنیتی آمریکا با این کشورها برای مقابله با قدرت‌یابی جمهوری اسلامی بود.

با توجه به این محورها، دکترین کارتر را تحت عنوان دکترین «جنگ و نیمه‌جنگ»^۳ معرفی می‌کند. منظور از جنگ، درگیری با اتحاد جماهیر شوروی در صورت مداخله در منطقه حیاتی

۱- Rapid Reaction Forces

۲- Gulf Cooperation Council (GCC)

۳- War and Semi War

خاورمیانه است. اصطلاح نیمه‌جنگ نیز اشاره به درگیری با کشورهایی از منطقه خاورمیانه دارد که از حوزه غرب خارج می‌شوند و با کمونیست‌ها و اتحاد جماهیر شوروی ارتباط برقرار می‌کنند (الحسنی، ۱۳۷۴: ۹۴).

د) دکترین ریگان

دکترین ریگان زمانی اعلان شد که جمهوری اسلامی ایران موفقیت‌های مهمی را در زمینه نظامی در خلال جنگ با عراق به دست آورده بود و نگرانی‌های گسترده‌ای میان کشورهای غربی در مورد احتمال پیروزی ایران در این جنگ وجود داشت. به همین دلیل، دکترین ریگان تا حد زیادی با هدف متوقف نمودن روند پیروزی‌های ایران در جنگ پی‌ریزی شد. به عنوان مثال، ریگان در سخنرانی که در سال ۱۹۸۱ در کنگره آمریکا داشت، تحولات نظامی خلیج فارس را اولویت اول و اقدامات سیاسی و اقتصادی را اولویت دوم دولت آمریکا معرفی نمود. بر این اساس اصول و محورهای دکترین ریگان به شکل زیر ترسیم شدند:

- ۱- دسترسی مطمئن به نفت خلیج فارس و حفاظت از خطوط کشتی‌رانی؛
- ۲- تلاش برای متوقف نمودن هرگونه توسعه‌طلبی اتحاد جماهیر شوروی؛
- ۳- تقویت روابط تجاری، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی آمریکا با تمامی کشورهای منطقه؛ کمک به کشورهای متحد در خاورمیانه؛
- ۴- افزایش توان دفاعی و اقتصادی کشورهای منطقه؛
- ۵- افزایش حضور نظامی آمریکا در خاورمیانه و به خصوص در منطقه حیاتی خلیج فارس؛
- ۶- نمایش نقش و قدرت آمریکا در حمایت از امنیت کشورهای منطقه در برابر هرگونه تجاوز خارجی؛
- ۷- تلاش برای حل و فصل مسالمت‌آمیز مناقشات و درگیری‌های اعراب و اسرائیل (طاهری، ۱۳۸۷: ۱۵۲).

در این راستا، آمریکا و کشورهای غربی تلاش نمودند با انواع کمک‌های مالی و نظامی مانع از شکست عراق در جنگ شوند. این کشورها حتی به عراق کمک نمودند تا توانایی خود در زمینه تسلیحات شیمیایی و میکروبی را افزایش دهد؛ که این امر در نهایت منجر به استفاده از

اینگونه تسلیحات علیه مردم ایران و حتی خود عراق و بهانه‌ای برای حمله آمریکا به این کشور در سال ۲۰۰۳ شد.

ن) دکترین بوش

دکترین بوش نیز مانند سایر روسای جمهور آمریکا به شدت تحت تاثیر تحولات بین‌المللی و بویژه تحولات در عرصه منطقه خاورمیانه قرار داشت. بوش در شرایطی دکترین خود را مطرح می‌نمود که اتحاد جماهیر شوروی دچار فروپاشی شده بود و جنگ سرد به پایان رسیده بود. تحت این شرایط، تا اندازه زیادی از میزان نگرانی‌های کشورهای غربی در ارتباط با امنیت منطقه خاورمیانه کاسته شده بود. از طرف دیگر با پایان جنگ ایران و عراق و تضعیف دو طرف، آمریکایی‌ها نگرانی چندانی در مورد تداوم ارسال منابع حیاتی منطقه نداشتند؛ به همین دلیل دولت آمریکا ضرورتی برای تدوین استراتژی یا دکترین خاصی برای منطقه خاورمیانه احساس نمی‌کرد.

با وجود چنین جو خوش‌بینانه‌ای، حمله نظامی عراق به کویت و اشغال این کشور یکبار دیگر زنگ خطر را در منطقه خاورمیانه به صدا درآورد و دولت آمریکا را وادار به عمل نمود. در این راستا، دولت بوش با توجه به دکترین‌های نظامی گذشته آمریکا و با استفاده از فرصت پیش‌آمده به دنبال پایان جنگ سرد، با مشارکت کشورهای غربی و عربی اقدام به اخراج عراق از کویت نمود. در این زمینه بوش تلاش نمود از فرصت پیش‌آمده استفاده نماید و به دنبال فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، آمریکا را به عنوان تنها قطب باقی‌مانده معرفی نماید. سخنرانی بوش در سازمان ملل متحد در مورد آغاز نظم نوین جهانی، دقیقاً در همین راستا قابل تجزیه و تحلیل است (آقایی، ۱۳۷۵: ۵-۱).

و) دکترین کلینتون

کلینتون در شرایطی به عنوان رئیس‌جمهور آمریکا انتخاب شد که در منطقه خاورمیانه ثبات نسبی وجود داشت. از یک طرف تهدید اتحاد جماهیر شوروی از بین رفته بود و از سوی دیگر تجاوز صدام حسین به کویت با پاسخ قاطع و محکم کشورهای غربی مواجه شده بود. همچنین ایران و عراق به واسطه دو جنگ مهم در منطقه، بخش مهمی از توان سیاسی و

نظامیشان را از دست داده بودند؛ بنابراین حداقل تا چند سال دیگر تهدیدی جدی برای منافع حیاتی آمریکا محسوب نمی‌شدند. با این وجود دولت کلینتون معتقد بود اهمیت منطقه خاورمیانه بدان حد است که همچنان باید حفظ امنیت آن به دست نیروهای آمریکایی باشد. با توجه به این موضوع محورهای دکترین کلینتون به شرح زیر هستند:

- ۱- با توجه به پایان جنگ سرد باید توجه نیروهای آمریکایی از اروپای شرقی به خاورمیانه معطوف گردد تا توانایی آمریکا برای مقابله با تهدیدات آینده در این منطقه افزایش یابد؛
- ۲- متحدان نظامی آمریکا، بویژه عربستان سعودی باید در عملیات‌های نظامی و حضور نظامیان آمریکایی نقش بیشتری ایفا نمایند؛
- ۳- شرایط منطقه باید به گونه‌ای پیش رود که قدرت متعارف نظامی و اتمی آمریکا بتواند تهدیدات را خنثی و دشمن را با شکست مواجه گردد؛
- ۴- پیمان ناتو باید حفظ شود و کشورهای آزادشده از اتحاد جماهیر شوروی بدان ملحق گردند؛

۵- بین امنیت آمریکا و ثبات مناطق حیاتی جهان، ارتباط تنگاتنگ وجود دارد؛ هرگونه بی‌ثباتی در یکی از مناطق حساس جهان می‌تواند امنیت آمریکا را با تهدید مواجه گرداند؛ در نتیجه نیروهای نظامی و سیاست آمریکا باید در راستای ایجاد ثبات در مناطق حساس به کار گرفته شوند (میرترابی، ۱۳۸۴: ۱۹۷-۱۹۶).

ضمن این که دولت کلینتون «سیاست مهاردوجانبه»^۱ را در پیش گرفت که هدف اصلی آن تضعیف همزمان ایران و عراق بود. دولت کلینتون همچنین قانونی را به تصویب رساند که بر اساس آن هرگونه سرمایه‌گذاری کشورهای خارجی بیش از ۴۰ میلیون دلار (بعدها ۲۰ میلیون دلار) در صنعت نفت ایران با واکنش‌های منفی آمریکا مواجه می‌گردد. بر این اساس محورهای دکترین کلینتون بیشتر بر مهار ایران و عراق قرار داشتند.

۱- Dual Contentment policy

ه) دکترین جرج بوش

دکترین بوش که در سند انرژی ایالات متحده آمریکا (White House, ۲۰۰۲) منتشر شده است از یک طرف انعکاسی از وابستگی شدید آمریکا به نفت وارداتی و از طرف دیگر تحت تاثیر مسایلی چون «یک‌جانبه‌گری»^۱ و «دفاع پیش‌دستانه»^۲ قرار دارد؛ که در دکترین امنیت ملی آمریکا منتشر شده است (President Bush's new national security strategy, ۲۰۰۲). به‌طور کلی مهم‌ترین ابعاد دکترین بوش شامل «یک‌جانبه‌گری»، «گسترش دموکراسی و بازار آزاد» و «عدم توجه به سازمان‌های بین‌المللی می‌گردد. در این دکترین اشاره شده است که دنیای پس از جنگ سرد متفاوت از دوران گذشته است؛ در دنیای جدید آمریکا یگانه ابرقدرت جهان محسوب می‌شود که توانایی انجام هر اقدامی را دارد. در نتیجه، رهبران آمریکا می‌بایست به دنبال تغییر محیط بین‌المللی، با توجه به ارزش‌های مقدس آمریکایی همچون «دموکراسی» و «بازار آزاد» باشند. در این راستا، گسترش دموکراسی و بازار آزاد نباید به شکل توصیه و یا در قالب برنامه‌هایی باشد که از قبل شکست آن‌ها آشکار است. از نظر طراحان این رهنامه، آمریکا آن‌قدر توانایی دارد که به شکل یک‌جانبه و حتی بدون حمایت سازمان‌های بین‌المللی و با توسل به قدرت نظامی کشورهای اقتدارگر را وارد سیکل کشورهای لیبرال-دموکراتیک نماید.^۳ در نتیجه، عده‌ای از لیبرال‌ها و واقع‌گرایان، سیاست دولت بوش را نوعی «ویلسون‌گرایی قوی‌الجثه»^۴ یا «ویلسون‌یسم در چکمه»^۵ تلقی می‌کنند که هدف آن گسترش دموکراسی و ارزش‌های لیبرالی به سرتاسر جهان، البته با توسل به قدرت نظامی است (President Bush's new national security strategy, ۲۰۰۲).

به عبارت دیگر، بوش و طراحان سیاست خارجی آمریکا در پی آمریکایی کردن جهان و گسترش ایده‌های آمریکایی با توسل به زور و نادیده انگاشتن سایرین بوده‌اند. بنابراین مهم‌ترین اصول سیاست خارجی دولت بوش را می‌بایست در تلاش برای گسترش دموکراسی و بازار آزاد از

۱- Unilateralism

۲- Preemptive Defense

۳- کارشناسانی چون فرانسیس فوکویاما، رابرت کاگان، چارلز کراتمر، ایروینگ و ویلیام کریستول و دولت‌مردانی چون دونالد رامسفلد، پل ولفوویتز، داگلاس فیت و ریچارد پرل، مهم‌ترین طراحان و حامیان سیاست جدید بودند.

۴- Muscular Wilsonianism

۵- Wilsonism in Boots

طریق توسل به قدرت نظامی و یک‌جانبه‌گرایی، در مقابل چندجانبه‌گرایی و رد نقش سازمان ملل دانست (تمنا، ۱۳۸۷). با توجه به این اصول در سیاست خارجی آمریکا در زمان بوش و همچنین شکاف گسترده بین میزان مصرف و تقاضای نفت در آمریکا، مهم‌ترین محورهای انرژی بوش شامل موارد زیر بودند:

- ۱- افزایش استخراج از منابع داخلی انرژی؛
- ۲- تغییر الگوی مصرف از انرژی‌های فسیلی به انرژی‌های جدید؛
- ۳- افزایش روابط آمریکا با کشورهای که از لحاظ منابع انرژی غنی هستند؛
- ۴- مدرن نمودن زیرساخت‌های انرژی ملی؛
- ۵- عدم رعایت مقررات زیست محیطی داخلی؛
- ۶- تقویت همکاری‌های تکنولوژیک بین‌المللی؛
- ۷- افزایش تنوع عرضه (موسوی شفائی، ۱۳۸۶: ۵۳-۵۰).

برخی معتقدند با توجه به این محورها دکترین بوش در تداوم دکترین ریگان قرار دارد، هرچند در نحوه اجرا از انعطاف‌پذیری بیشتری برخوردار است. بر این اساس اتکای جهان آزاد به تامین انرژی از خلیج فارس و داشتن روابط قوی با بسیاری از کشورهای آسیایی جنوب غربی، اساس دکترین بوش را تشکیل می‌دهد. به باور بوش خاورمیانه نمونه روشنی از منطقه‌ای است که حتی اگر تشنجات شرق و غرب در آنجا فروکش کند، نگرانی‌های راهبردی آمریکا همچنان به قوت خود باقی خواهند ماند. به‌عنوان مثال بوش بارها اعلان نمود منافع آمریکا از جمله امنیت اسرائیل، امنیت کشورهای میانه‌رو عرب و همچنین خروج آزادانه نفت از منطقه از جهات مختلف با تهدیداتی مواجه هستند. در نتیجه آمریکا نباید منتظر عملی شدن تهدیدات بماند، بلکه این کشور با توسل به یک‌جانبه‌گری و دفاع پیش‌دستانه باید با عوامل تهدیدزا از جمله نیروهای تروریستی در سطح منطقه و کشورهای حامی تروریسم و آنهایی که به دنبال به دست آوردن تسلیحات هسته‌ای هستند، حمله نماید (Singer, ۲۰۰۸).

براین اساس دکترین بوش را باید نمادی از یک‌جانبه‌گرایی، دفاع پیش‌دستانه، مبارزه با تروریسم و مبارزه با گسترش تسلیحات کشتار جمعی در سطح منطقه خاورمیانه دانست.

ی) دکترین اوباما

دکترین نفتی اوباما شباهت‌های فراوانی با دکترین‌های نفتی سایر روسای جمهور آمریکا دارد. در این زمینه باراک اوباما در استراتژی انرژی خود، مثل سایر رؤسای جمهور آمریکا تأکید خاصی بر کنترل خاورمیانه، روابط نزدیک با کشورهای میانه‌رو، آزادی عبور نفت و تقریباً تمامی نکاتی دارد که در استراتژی نفتی گذشته آمریکا بین تمامی رؤسای جمهور شکل مشترکی داشته است. اما آنچه استراتژی اوباما را متفاوت از سایر رؤسای جمهور آمریکا می‌سازد، تأکید عملی وی بر کاهش وابستگی آمریکا به نفت می‌باشد. باراک اوباما ضمن تأکید بر اهمیت نفت و باور به مسائل و مشکلاتی که آمریکا در کاهش میزان وابستگی به این ماده حیاتی دارد، تلاش برای کاهش وابستگی به نفت را تنها گزینه مطلوب آمریکا ارزیابی نموده است. در نتیجه وی معتقد است که آمریکا در راستای کاهش وابستگی به نفت، باید به دنبال پی‌گیری سیاست متنوع‌سازی، افزایش ذخایر استراتژیک داخلی، روی آوردن به انرژی‌های جدید و بهینه‌سازی مصرف سوخت باشد، تا بدین ترتیب هم از وابستگی به نفت کاسته شود و هم نگرانی‌های زیست محیطی را پاسخ دهد (ترابی، ۱۳۸۹).

در این راستا برنامه‌هایی که اوباما با هدف تحقق این هدف بنیادین آمریکا طراحی نموده است، شامل موارد زیر می‌گردد:

- ۱- اختصاص ۱۵۰ میلیارد دلار به فعالیت‌هایی که به دنبال کشف و شناسایی انرژی‌های پاک جدید هستند که خود می‌تواند باعث ایجاد ۵ میلیون شغل جدید طی ۱۰ سال گردد؛
- ۲- اجرای برنامه‌های گسترده و اصلاحات عمیق در عرصه اقتصادی به شکلی که در سال ۲۰۵۰، آمریکا ۸۰ درصد کمتر از اقتصاد کنونی گازهای گلخانه‌ای و آلوده‌کننده تولید نماید؛
- ۳- تضمین این که در سال ۲۰۱۲ حدود ۱۰ درصد و در سال ۲۰۲۵ حدود ۲۵ درصد برق آمریکا از منابع غیرنفتی و تجدیدپذیر تامین شود (Barack Obama's energy plan, ۲۰۱۰)؛
- ۴- کاهش ۵ ساله «مالیات بر تولید فدرال»^۱ برای ایجاد انگیزه برای سرمایه‌گذاری بر انرژی‌های پاک؛

۱- Federal Production Tax Credit (PTC)

- ۵- کاهش ۲۰ درصدی در مصرف برق آمریکا تا سال ۲۰۲۰ از طریق ایجاد استانداردهای سخت‌تر در صنعت ساختمان‌سازی، تا بناها از نظر اتلاف انرژی در بهترین استانداردهای ممکن باشند؛
- ۶- بالابردن کارایی ساختمان‌های جدید تا ۵۰ درصد، همچنین بالابردن کارایی و کیفیت ساختمان‌های ساخته‌شده قبلی تا ۲۵ درصد طی ۱۰ سال؛
- ۷- ایجاد و بازبینی استانداردهای جدید در حوزه انرژی توسط وزارت انرژی آمریکا و تامین بودجه این وزارت‌خانه برای عملی‌نمودن استانداردها؛
- ۸- ایجاد انگیزه‌های برای کاهش مصرف انرژی در بخش خصوصی؛ از جمله بخش‌های مالیاتی شرکت‌هایی که از طریق بالابردن کارایی و کیفیت، از میزان انرژی مصرفی خود کاسته‌اند. در مقابل شرکت‌هایی که با افزایش مصرف انرژی مواجه هستند می‌بایست جریمه شوند؛
- ۹- ایجاد یک شبکه توزیع برق‌رسانی کارآ و باکیفیت با استفاده از تکنولوژی‌های پیشرفته که کمترین ائتلاف را در هنگام برق‌رسانی دارند؛
- ۱۰- تعهد ملی برای ساخت سالیانه ۱ میلیون خانه کم‌مصرف طی ۱۰ سال؛
- ۱۱- اختصاص سالیانه ۱۵ میلیارد دلار برای سرمایه‌گذاری در انرژی‌های جدید، بالابردن کارایی و صرفه‌جویی در مصرف انرژی؛
- ۱۲- سرمایه‌گذاری برای بالابردن بهره‌وری انرژی، تشویق صرفه‌جویی و ایجاد انواع جدیدی از بیومس‌ها و ایجاد شبکه انتقال انرژی به شکل دیجیتال که در آن کمترین میزان اتلاف انرژی وجود داشته باشد؛
- ۱۳- ایجاد «برنامه سرمایه‌گذاری فدرال»^۱ با هدف نظارت و تشویق مدرن‌سازی مراکز تولید؛
- ۱۴- سرمایه‌گذاری در خودورهای جدید که با حداقل انرژی‌های کار می‌کنند. به عنوان مثال، تولید ۱ میلیون خودرو برقی تا سال ۲۰۱۵؛

۱- Federal Investment Program

- ۱۵- بالابردن ۴ درصدی استاندارد مصرف بهینه ماشین‌ها در عین حال کمک به صنعت تولید ماشین برای جلوگیری از ایجاد مشکلات مالی آنها؛
- ۱۶- ارائه ۷ هزار دلار بخشش مالیاتی برای کسانی که که خودروهایی با کیفیت و با تکنولوژی بالا خریداری می‌کنند. این سیاست با هدف کاهش تولید ماشین‌های پرمصرف ایجاد شده است؛
- ۱۷- ارائه ۴ میلیارد دلار اعتبار مالی و تضمین وام برای شرکت‌های تولیدکننده با هدف ارائه انگیزه برای تولید ماشین‌های جدید در آمریکا و به دست کارگران آمریکایی؛
- ۱۸- ایجاد هماهنگی بیشتر بین کنگره، دولت آمریکا و شرکت‌های تولیدکننده ماشین با هدف حل مشکلات و تسریع در عملی نمودن اهداف؛
- ۱۹- تلاش همه‌جانبه با هدف این که هرچه سریع‌تر ماشین‌های که با سوخت‌های جدید کار می‌کنند وارد بازار مصرف شوند؛
- ۲۰- تولید حداقل ۶۰ میلیارد گالون بیوفول تا سال ۲۰۳۰؛ همچنین ایجاد مشوق‌های لازم توسط دولت فدرال برای ایجاد زیربنای لازم در بخش حمل‌ونقل و صنعت برای استفاده و حمایت از این سوخت‌های جدید؛
- ۲۱- ایجاد «استانداردهای برای کم‌نمودن تولید کربن»^۱ با هدف تشویق سایر سوخت‌های که تولید کربن آنها به شدت کمتر از سوخت‌های فسیلی است؛ در مقابل ایجاد موانع و حتی ممنوعیت استفاده از سوخت‌های که تولید کربن آنها بالاتر از استاندارد ملی است. این استاندارد باید تولید کربن را هر ساله ۱ درصد کاهش دهد، به شکلی که تا سال ۲۰۲۰ تولید کربن تا میزان ۱۰ درصد کاهش یافته باشد؛
- ۲۲- تلاش برای فرهنگ‌سازی و تشویق مردم برای استفاده از دوچرخه و وسایل حمل‌ونقل عمومی و پیاده‌روی، همچنین سرمایه‌گذاری گسترده در بخش حمل‌ونقل عمومی، بویژه در شبکه اتوبوس‌رانی و متروی آمریکا (Obama-Biden, ۲۰۱۰).

۱- National Low Carbon Fuel Standard (LCFS)

بر این اساس آنچه دکترین اوباما را از دکترین‌های قبلی متمایز می‌سازد، تاکید وی بر استفاده از انرژی‌های جایگزین با هدف کاهش وابستگی آمریکا به نفت وارداتی و همچنین کاهش مسائل و مشکلات زیست‌محیطی است (John Davis, ۲۰۰۹). به تعبیر باراک اوباما: «ما از گذشته تاکنون با مشکل جدی مواجه بوده‌ایم، این مشکل بزرگ وابستگی ما به مصرف نفت می‌باشد که تهدیدی جدی علیه «امنیت ما»، «سلامت جهان» و «اقتصاد ملی» ماست. طی دهه‌های گذشته به خاطر «منافع خاص رهبران»، «ترجیح منافع کوتاه‌مدت بر بلندمدت» و «نقش بعضی از گروه‌های ذینفع» ما نتوانسته‌ایم بر این مشکل فائق آییم؛ اما هم‌اکنون ما چاره‌ای جز حل کردن این مشکل نداریم و ما در راستای حل آن حرکت خواهیم کرد» (Ibid, ۲۰۱۰).

با توجه به این مطالب می‌توان گفت دکترین نفتی اوباما از یک‌طرف در همخوانی کامل با دکترین‌های نفتی سایر روسای جمهوری آمریکا قرار دارد و از طرف دیگر با توجه به تاکید بر کاهش وابستگی به نفت وارداتی از طریق راهکارهایی چون متنوع‌سازی، روی آوردن به انرژی‌های جدید و صرفه‌جویی در مصرف انرژی، با آنها تفاوت‌های بنیادین دارد.

نتیجه‌گیری

همان‌طور که از محورهای دکترین‌های نفتی آمریکا از جنگ جهانی دوم به بعد کاملاً آشکار است، نفت جایگاه بسیار برجسته‌ای در حیات سیاسی و اقتصادی آمریکا و همچنین در دکترین‌های سیاسی و امنیتی این کشور دارد. اهمیت نفت برای آمریکا به حدی است که مساله وابستگی به آن نگرانی‌های گسترده‌ای در جامعه امنیتی و سیاسی این کشور بوجود آورده است. در این راستا، نگرانی آمریکایی‌ها به نقش برجسته نفت در ابعاد حیات سیاسی و اقتصادی این کشور، در کنار وابستگی گسترده به واردات آن برمی‌گردد. براساس اطلاعات موجود میزان مصرف آمریکا در حدود ۲۰ میلیون بشکه نفت در روز است که چیزی در حدود ۱۰ تا ۱۳ میلیون بشکه آن از خارج وارد می‌شود (ترابی، ۱۳۸۹). به همین دلیل از اواسط دوران بوش، دولت آمریکا تصمیم به برنامه‌ریزی برای کاهش میزان مصرف و در نتیجه واردات نفت گرفت. با این وجود در دوران دولت بوش اقدام جدی با هدف کاهش میزان واردات نفت صورت نگرفت

و دولت آمریکا بیشتر تلاش نمود تا با کنترل بیشتر بر منطقه خاورمیانه انتقال نفت را تضمین نماید.

به هر حال با روی کار آمدن اوباما دکترین نفتی آمریکا به شدت تغییر نمود و اوباما بر خلاف روسای جمهور پیشین آمریکا، کاهش واردات نفت و در نتیجه کاهش مشکلات زیست محیطی را یکی از مهم‌ترین اقدامات دولت خود معرفی نمود. در نتیجه برخلاف سایر روسای جمهور آمریکا، اصول و برنامه‌های دکترین نفتی اوباما بیشتر در راستای کاهش مصرف سوخت، کاهش واردات نفت، روی آوردن به انرژی‌های جدید و در نتیجه حل مشکلات زیست محیطی و کاهش اهمیت خاورمیانه برای آمریکا قرار گرفته است.

با این وجود اقدامات اوباما را نباید عاملی برای کاستن از اهمیت نفت ارزیابی نمود. واقعیت آنست که حداقل تا میان مدت هیچ جایگزین مناسبی برای نفت، که از بابت هزینه قابل رقابت با آن باشد، وجود ندارد. ضمن اینکه اقدامات اوباما در راستای کاهش جایگاه نفت در جامعه آمریکا، خود گواهی دیگر بر اهمیت این ماده حیاتی است. علت این موضوع به این مساله برمی‌گردد که نفت همچنان یکی از مهم‌ترین محورهای اصلی سیاست خارجی و داخلی اوباما است، منتهی این بار هدف کاهش وابستگی در کنار تلاش برای تداوم همان سیاست‌های قبلی مبتنی بر کنترل و امنیت عرضه و انتقال نفت است.

منابع

الف) منابع فارسی

احمدی، سید عباس و موسوی، الهام سادات (۱۳۸۵). «نقش انرژی فسیلی در ژئوپلیتیک جهانی انرژی»، راهبرد یاس، شماره ۷، پاییز.

آقایی، داود (۱۳۷۵). نقش و جایگاه شورای امنیت سازمان ملل متحد در نظام نوین جهانی. تهران: پیک فرهنگ.

پوری، سیاوش (۱۳۷۰). استراتژی غرب در خلیج فارس. تهران: کمال علم.

ترابی، قاسم (۱۳۸۹). «راهبرد انرژی اوباما»، فصل‌نامه مطالعات منطقه‌ای (آمریکاشناسی،

اسرائیل‌شناسی)، مرکز مطالعات خاورمیانه، سال یازدهم، شماره ۲، بهار.

تمنا، فرامرز (۱۳۸۷). سیاست خارجی آمریکا در افغانستان. تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.

- الحسنی، سلیم (۱۳۷۴). **مبانی تفکر روسای جمهوری آمریکا**، ترجمه صالح ماجدی و فرزاد ممدوحی. تهران: اطلاعات.
- طاهری، ابوالقاسم (۱۳۸۷). «راهبرد نفتی ایالات متحده آمریکا»، **فصلنامه مطالعات منطقه‌ای: اسرائیل‌شناسی-آمریکا شناسی**، سال نهم، شماره ۲.
- موسوی شفقائی، سید مسعود (۱۳۸۶). **سیاست انرژی ایالات متحده آمریکا**، پژوهش، شماره ۴۳.
- میرترابی، سعید (۱۳۸۴). **مسائل نفت ایران**. تهران: نشر قومس.
- هامیلتون، ادوین (۱۳۷۳). **نفت پاداش قدرت**، ترجمه محمود طلوع. تهران: رسا.

ب) منابع انگلیسی

- Abdullah, Bilaal (۲۰۰۵). **Peak Oil Paradigm Shift: The Urgent Need for a Sustainable Energy Model**, London: Medianet.
- Barack Obama's energy plan (۲۰۱۰). at: [http://www.unep.org/Documents.Multilingual/Default.asp?ArticleID=۶۰۴۱&DocumentID=۵۵۶&l=en](http://www.unep.org/Documents/Multilingual/Default.asp?ArticleID=۶۰۴۱&DocumentID=۵۵۶&l=en).
- Bromley, Simon and Others (۲۰۰۶). **The International Politics of Oil**, at: http://www.sant.ox.ac.uk/ext/stair/۲_۱/betts&eagleton-pierce&roemer-mahler.pdf.
- Campbell, C.J. (۲۰۰۲). **The Assessment and Importance of Oil Depletion, Paper Presented at the International Workshop on Oil Depletion**, Uppsala University, Sweden, at: geology.uprm.edu/Morelock/pdfdoc/Oildepl.pdf.
- Center for German Army Transformation (۲۰۱۰). **Group for "Future Studies", Implications Of Resource Scarcity On (National) Security**, German Military Study Warns of Potential Energy Crisis.
- Cinti, Veronica (۲۰۰۸). **The Political Economy OF Oil Depletion**, at: <http://www.peakoil.net/files/The%۲۰Political%۲۰Economy%۲۰of%۲۰Oil%۲۰Depletion.pdf>.
- Conry, Barbara (۱۹۹۴). **America's Misguided Policy of Dual Containment in the Persian Gulf, Foreign Policy**, No.۳۳, at: <http://www.cato.org/pubs/fpbriefs/fpb-۰۳۳.html>.
- Davis, John (۲۰۰۹). **Obama Calls for ۱۵ Billion for Alternative Energy Development**, at: <http://domesticfuel.com/۲۰۰۹/۰۲/۲۴/obama-calls-for-۱۵-billion-for-alternative-energy-development>.
- Deffeyes, Kenneth S. (۲۰۰۵). **Beyond Oil: the View from Hubbert's Peak**, New York: Hill and Wang.
- Hahn, P.L. (۲۰۰۵). **Crisis and Crossfire: The United States and the Middle East since ۱۹۴۵**, Washington, D.C.: Potomac Books <http://www.theoil.com/node/>

- Iran Rutledge (۲۰۰۵). **Addicted to Oil**, New York: IB Taurus.
- Kagan, Frederick W. and O'Hanlon, Michael (۲۰۰۷). **The Case for Larger Ground Forces**, Stanley Foundation.
- Klebanoff, S (۱۹۷۴). **Middle East Oil and U.S. Foreign Policy: With Special Reference to the U.S. Energy Crisis**, New York: Praeger Publishers.
- Kraig, Michael (۲۰۰۶). "Forging a New Security Order for the Persian Gulf," **Middle East Policy Council Journal**, Vol. XIII, No. ۱.
- Kretzman, S. ۲۰۰۳, January/February, Oil, Security, War: The Geopolitics of U.S. Energy Planning, **Multinational Monitor Magazine**, Retrieved August ۵, ۲۰۰۶, at: http://www.thirdworldtraveler.com/oil_watch/oil_security_war.html.
- Larson, Allen P. (۲۰۰۲). Economic Priorities Of national Security Strategy, U.S. **Foreign Policy Agenda**, No. ۴.
- Obama-Biden (۲۰۱۰). New Energy for America Plan, at: www.barackobama.com/pdf/factsheet_energy_speech_۰۸۰۳۰۸.pdf
- President Bush's new national security strategy (۲۰۰۲). at: www.commondreams.org/headlines/۰۲/۰۹۲۰-۰۵.htm
- Shelley ,Toby (۲۰۰۵) . **Oil: Politics, Poverty and the Planet** ,London: Zed Books Ltd.
- Singer, Clifford (۲۰۰۵). **Energy and International War: From Babylon to Baghdad and Beyond**, Manuscript in Preparation for World Scientific Press.
- Singer, Clifford (۲۰۰۸). Oil and Security, Policy Analysis Briefs, the Stanley Foundation, at: www.stanleyfoundation.org/publications/pab/PAB۰۸Singer.pdf
- The White House(۲۰۰۲). the National Security Strategy of the United States, at: <http://georgewbush-whitehouse.archives.gov/nsc/nss/۲۰۰۲/nss.pdf>
- Youngquist, Walter (۱۹۹۹). "The Post-Petroleum Paradigm and Population", **Population and Environment: A Journal of Interdisciplinary Studies**, Vol. ۲۰.